



آیامی توان

مسائل زیست محیطی را در

محاسبات اقتصادی وارد نمود؟

مسائل "زیست محیطی" طی بیست سال گذشته مکان قابل توجهی را در مباحث سیاسی و گاه عمل سیاسی بالاخص در کشورهای صنعتی بدست آورده است. مسائلی که تحت عنوان "زیست محیطی" گروه بندی می شوند بی نهایت گوناگون هستند؛ اینان محصول رفتارهایی هستند که در سطوح مختلف رخ نموده و دارای درجات متفاوتی از شدت، بقرار ذیل می باشند: آلودگی صوتی موضعی، باز تولید ناکافی - منابع قابل تجدید، تخلیه موضعی منابع غیرقابل تجدید، اثرات منفی غیرقابل برگشت بر بیوسفر، سیاره، و غیره. و عکس العملهای سیاسی و ایدئولوژیک به این پدیدهها، خود نیز تا حدود زیادی متنوع می باشد. در اینجا میان مکاتب فکری "تکنو-ستریک" و "اکو-ستریک" پیرامون موضوعات فوق نوعی تمایز مشاهده می شود. رهیافت تکنو-ستریک * یک سری مسائل مشخص و مجزی "زیست محیطی" را تمیز می دهد که راه حل آنها در اقدامات علمی و منفرد نهفته و نیازی به زیر سؤال بردن کلیت نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان معاصر نمی باشد. بالمکس رهیافت اکو-ستریک * بنیادهای فلسفی مناسبات انسانی-بوم شناسی تمدن جدید را، مردود می داند.

تمامی مکاتب فکری عمده، حول "زیست محیطی" و تکامل اکولوژیک را می توان به دو جریان استناد نمود. اولین این جریانهها پُرآن است که یافتهها، صورت بندی مسائل و راه حلهای پیشنهادی -چه بنیادگر و چه اصلاح طلبانه- آن، ابداعی و جدید می باشد. من با این استدلال موافق نیوده و نشان خواهم داد که آگاهی عمیقی از این مسائل در مرکز نقد سوسیالیستی از صنعتی شدن به سبک سرمایه داری قرار دارد. دومین جریان فکری مدعی است که نقد زیست محیطی این نخله بسیار بنیادگرتر از دیدگاه سوسیالیستی می باشد. در نظر نخله ای اخیر، موضوع زیست محیطگراییانه در واقع، تهاجم به مدرنیته در تمامی اشکال خود -سرمایه داری و سوسیالیستی- بوده و خاطر نشان می سازند که کشورهای سوسیالیستی نیز بمنظور دیگر

کشورها به تخریب محیط زیست پرداخته اند. این دیدگاه کشورهای سوسیالیستی خود خوانده را بدون بررسی ساختار اجتماعی آنها مورد ارزش و داوری قرار داده و از همین موضع ساده گرایانه ملقمه ای از مارکسیزم، سوسیالیزم و تجربه کشورهای بلوک شرق فراهم ساخته و آنرا زیر سؤال برده است.

در تمامی موارد، مسائل زیست محیطی اهمیت کافی برای ایجاد نوعی تلاش نظام دار بمنظور شمول در تحلیلهای متداول اقتصادی کسب نکرده اند. الگوی اقتصادی نو کلاسیک رایج، بعنوان چهارچوبی برای این پروژه انتخاب شده است. در این رابطه دو مبحث متمایز مشاهده می شود، اولین این مباحث چگونگی تلفیق زیست محیطی در محاسبات اقتصادی و دومین آن چگونگی ساختمان سیستمهای عملی و تصمیم گیری برای انجام این محاسبات در مدیریت اقتصادی و حیات اجتماعی می باشد. به همین دلیل پاسخ من به این سؤالات دو وجهی خواهد بود: ۱ - اینگونه محاسبات اقتصادی فی نفسه - ضرورتی که هیچگونه جای شکمی در آن نیست - دارای محدودیت اجرایی بوده و این محدودیت می باید دقیقاً تبیین شود؛ ۲ - یک سیستم تصمیم گیری با توان پاسخگویی به چالشهای زیست محیطی ضرورتاً بر تعدیل حقوق مالکیت، سازمان بازارها و ماهیت دخالت دولتها دلالت داشته که این نیز مستلزم ترک اصول و مبانی سرمایه داری خواهد بود.

اقتصاد معاصر بطور غیرقابل مقایسه ای بسیار پیچیده تر از اعصار پیشین می باشد؛ جدای از مبانی سازمان جوامع، در آینده دور یا نزدیک، این پیچیدگی به ناچار بسیار قاطعتر خواهد شد. این حقیقت بر تمامی عناصر اقتصادی - افراد، واحدهای ساده تصمیم گیری، شرکتها (با توجه به مالکیتشان)، کلکتیوها، اجتماعات، روستاها و جهان - ضرورت محاسبات اقتصادی را تحمیل نموده و خواهد نمود. من تا بدانجا پیش خواهم رفت که اعلام نمایم این پیچیدگی نوعی بازار را ضروری جلوه گر خواهد ساخت، و این در صورتی امکان پذیر خواهد شد

که "بازار" در معنای گسترده به مفهوم مبادله ای نهادی شده میان واحدهای تصمیم گیر و برخوردار از استقلال نسبی - در این زمینه "آزادی" - و براساس محاسبات اقتصادی که حداقل بخشی برحسب "قیمت" تبیین گردد، پایه گذاری شده باشد. البته تبیین فوق بسیار دور از آنچه ایدئولوژی غالب از واژه "بازار" تصریح نموده و آن را به بازار سرمایه داری آنهم محدود در ساختار نهادی مالکیت خصوصی ابزار تولید در یک سیستم سلسله مراتبی جهان اطلاق می نماید، صورت گرفته است.

ابهام موجود پیرامون بازار، دفاع از تز بازار سرمایه داری را که به نظر من فاقد بنیان علمی بوده و مبانی ایدئولوژی الیناسیون^۵ بازار و ناکجا آباد نظم اجتماعی مبتنی بر منطق تصویری تعادل عمومی^۶ را فراهم می آورد، امکان پذیر ساخته است. تجزیه و تحلیل مسایل زیست محیطی در چهارچوب اقتصادیات مرسوم را می توان با اتکا بر این زمینه مورد نقد قرار داد. اقتصادبان نو کلاسیک رایج، جامعه را به عنوان حاصل جمع افراد، و بازار را بعنوان محل تلاقی خواست این افراد براساس ظرفیت هایشان بعنوان مصرف کننده، کارگر و مالکان/مدیران ابزار تولید تصور می نماید. از اینرو آن مناسبات اجتماعی خاص که قواعد واقعی بازی و محدوده حقیقی امکان و انتخاب را مشخص می نمایند، بلافاصله از شمول سؤال حذف می شوند.

الگوی نو کلاسیک

در الگوی نو کلاسیک اقتصادی رایج، "بازار" تصمیم یافته ای کالاها و عوامل تولید (نبروی کار، طبیعت، سرمایه)، گزینه های مطلوب و موثر در اتخاذ موارد رشد، شقوق تکنولوژیک، توزیع درآمد و ارضاء نیازها را ایجاد می نماید.

ابتدا والراس^۷ و سپس شاگرد وی موریس آلیس^۸ شواهد اکید و تفصیلی پیرامون مطلوبیت بازار را ارائه نمودند. این شواهد از امتیاز بیان تصریحی فروش و پیش فرضیاتی که اعتبار یافته هایشان از آن نشات می گرفت، برخوردار بود. این پیش فرضیات عبارت

بوفند از: (۱) مصرف‌کننده آزاد بوده و در بلند مدت در تعیین ساختار تولید موثر می‌باشد؛ (۲) بازار کاملاً رقابتی است؛ (۳) تمامی درآمدها^{۱۱} بواسطه بازده نزولی در مقیاسهای مختلف مشخص می‌یابند؛ (۴) عوامل اقتصادی، باعث کاهش هزینه‌ها و بازده‌های آتی می‌شوند؛ (۵) دسترسی برابر به زمین، هوا و آب براساس قیمت‌های تعیین شده بوسیله محصولات نهایی^{۱۲} همین منابع طبیعی؛ (۶) در عرصه‌ی اقتصادی کارگران تامین کننده نیروی کار و مصرف‌کننده محصولات هستند؛ (۷) فضای عملیاتی بازار انتزاعی بوده، و فضاهای جهان واقعی که تشکیل بازارهای ملی و جهانی را می‌دهند فقط شبیه‌سازی این فضای انتزاعی تئوریک هستند.

تئوری اقتصادی محض بوضوح، تمامی دیگر جوانب واقعیت اجتماعی را از حوزه تحقیق خود حذف نموده، و بنابراین نوعی تمایز میان حیات اقتصادی و غیراقتصادی قائل می‌شود. تئوریسین‌ها بوضوح، تفاوت کامل میان واقعیت و مدل‌های خود را انکار نمی‌نمایند بلکه برآنند که بازارهای واقعی می‌یابد تا حد ممکن به این مدل‌ها، در راستای منافع "افراد"؛ چیزی که بازارها در حقیقت آنرا انطور که باید انجام می‌دهند، نزدیک شود.

اینک نقد هریک از فرضیات و شروط اعتبار تئوری تعادل عمومی که امر اساسی در بحث زیست محیطی است، خواهد آمد. این فرضیات و شروط نه تنها برای تحلیل مسایل واقعی و گزینه‌های موجود در برابر جامعه غیرواقعی و نامکفی هستند، بلکه همچنین هرگونه تلاش در تقریب مدل به واقعیت صرفاً به نتایج مخرب، بالاخص در رابطه با زیست محیط منجر خواهد شد. بدین ترتیب این مدل، نوعی اتوبیای خطرناک بشمار می‌آید.

تئوری تعادل عمومی قبل و پیش از هر چیز به تعیین تولید (در بلند مدت) بوسیله‌ی خواست مصرف‌کنندگان تاکید دارد. بوضوح با توجه به ساختار عمومی مدل، تمامی متغیرها به یکدیگر وابسته می‌باشند. مدافعان روشنفکر و تیزهوش مدل، برآنند که ساختار مصرف بطور برابر به داده‌هایی خارج از قلمرو اقتصاد نظیر توزیع مالکیت، حوادث تاریخی، و همچنین دخالت‌های سیاسی برای تعدیل این داده‌ها (یعنی اصلاحات ارضی) بستگی دارد، این داده‌ها بنوعی خود ساختار مصرف را از طریق ساختار تولید تعدیل خواهند نمود. همچنان که خواهد آمد آنان براساس مشاهدات فوق، از این دخالت‌ها در پاره‌ای موارد دفاع نموده یا حتی فی‌نفسه اصول مالکیت را مورد انتقاد قرار می‌دهند. در هر صورت با قرار دادن مناسبات اجتماعی در خارج از قلمرو اقتصادیات، تئوری بازار بر آن دلالت دارد که در یک وضعیت نهادی و تاریخی مشخص خواست مصرف‌کننده آنچه را که باید تولید شود معین می‌نماید. اینک با ادغام مناسبات اجتماعی در چهارچوب این تحلیل بلافاصله روشن خواهد شد که در سرمایه‌داری عکس مفهوم

فوق صادق می‌باشد؛ تولید، مصرف را تعیین می‌نماید. اجازه دهید صورتبندی مجرد فوق را به یک مثال مشخص ترجمه نمایم. هرساله مصرف‌کنندگان با ۲۰۰ نوع اتومبیل در قیمت‌های معین مواجه می‌شوند. در این وضعیت مصرف‌کنندگان دست به انتخاب خواهند زد و این امر با توجه به استدلال منطقی قابل پیش‌بینی می‌باشد (و به همین دلیل می‌توان آنرا بواسطه تئوری مصرف نئوکلاسیک مورد تحلیل قرار داد). اما تصور نمایند سیستم تولیدی علی‌حدهای تنها ۲۰ مدل اتومبیل در قیمت‌های پائین، از طریق کاهش هزینه‌های همبسته با متفاوت‌سازی محصول^{۱۳} به بازار ارائه نموده است. آیا امکان آن وجود ندارد که مصرف‌کننده ترجیح دهد بجای ۲۰۰ اتومبیل سیستم معاصر از ۲۰ اتومبیل کم هزینه‌تر، یکی را برگزیند؟ این وجه از انتخاب به هیچ وجه در دسترس مصرف‌کنندگان قرار ندارد. پس دلیل ارائه ۲۰۰ مدل اتومبیل بخواطر پاسخ مشخص است: ارائه ۲۰۰ مدل اتومبیل بخاطر رقابت میان تولیدکنندگان بوده و این امر به گوناگونی محصول، که حتی در چشم مصرف‌کننده نیز بر هزینه و

اقتصاد معاصر بطور غیرقابل مقایسه‌ای بسیار پیچیده‌تر از اعصار پیشین می‌باشد؛ جدای از مبانی سازمان جوامع، در آینده دور یا نزدیک، این پیچیدگی به ناچار بسیار قاطع‌تر خواهد شد.

بی مصرف می‌باشد، منجر گشته است. ساختار تولید (سودجویی از طریق رقابت و انباشت سیری‌ناپذیر سود و غیره) تعیین‌کننده ساختار مصرف می‌باشد بدین مفهوم که اولی تعیین‌کننده چهارچوبی است که گزینه‌های مصرف‌کنندگان در آن صورت می‌گیرد. برای آنکه مصرف، رهبری تولید را برعهده بگیرد - که بسیار مطلوب می‌نماید - ضروری است که سیستم تولید بشکل دیگر و متفاوت از مبانی سرمایه‌داری سازماندهی شود.

در اینجا باید تئوری انتخاب نئوکلاسیک به همان صورتی که هست مورد ملاحظه قرار گرفته و ابهام روشنفکرانه‌ای که کارکرد واقعی سیستم را از ما پنهان می‌دارد به کنار گذاشته شود. خاطرنشان می‌نمایم که نقد من اساساً ماهیت مدل نئوکلاسیک و نه فاکتورهایی نظیر هزینه‌های عملیاتی فروش و تبلیغات که مدل را تعدیل می‌نمایند، هدفگیری نموده است. آیا منظور من کنار گذاشتن تئوری مصرف می‌باشد؟ جواب منفی است، بالعکس، بقیه دارم این تئوری در آینده بسیار مفیدتر خواهد بود، آینده‌ای که در آن سیستم اجتماعی دیگری شرایط را طوری دگرگون خواهد ساخت که در آن مصرف نقطه آغازین تصمیم‌گیری‌های اقتصادی خواهد شد. بنابراین ما

نیازمند نوعی تئوری مصرف پسا-سرمایه‌داری^{۱۴} را "پسا-بازار" می‌یابیم. تئوری مصرف پسا سرمایه‌داری نیازهای اجتماعی و فردی را تعریف نموده و این نیاز خود ساختار تولید را تبیین خواهد کرد.

حتی مهتر آنکه، در صورتی که خطر زیست محیطی را به همان گونه که اکولوژیست‌ها مدعی آند باور نمایم - که من آنرا پذیرفته‌ام - تعقیب پیشرفت، بدون آنکه به رشد مهار نشده انرژی و سایر منابع منتهی گردد، بسیار حیاتی خواهد شد. برای فراهم نمودن زمین‌های توسعه پایا، سیستم اجتماعی می‌باید در راستای پیش‌نیازها بر تصمیم‌گیری تولیدی و نه تبعیت نیازها از تصمیمات تولیدی، سازماندهی مجدد شود. تحت شرایط کنونی تمامی مباحث توسعه مترادف گسترش خطر در رابطه با آینده سیاره بوده و هیچ راه‌گشایی در راستای تخفیف این حماقت مخرب بچشم نمی‌خورد.

دومین و سومین فرضیه‌ی مدل نئوکلاسیک (رقابت کامل و بازده نزولی) پسادگی، تحریف واقعیت تجربی است. چه روند واقعی تکامل سرمایه‌داری نه در راستای تقریب هر چه بیشتر به مدل، بلکه بالعکس در فاصله گرفتن از آن پیش می‌رود. اقتصاد انحصاری نه فقط نوعی رقابت ناقص می‌باشد، بلکه کنار گذاردن فرضیه‌های ساختگی بازده نزولی این مدل را از هر گونه وجوه عملی محروم می‌نماید.

عمل تنزیل آینده^{۱۵} (چهارمین فرضیه) بعنوان یک قانون مبرهن روانشناختی، تقریباً برای همه افراد تبلور می‌یابد. در هر حال نمی‌توان این نوع تنزیل را بطور آزادانه و در هر سطحی به جامعه تعمیم داد. نرخ تنزیل کم، مثلاً پنج درصد، دامنه‌ی محاسبات را به ۳۰ سال، در بیشترین حد خود، کاهش می‌دهد. اگر ۳۰ سال در مقیاس زندگی انسان دوره قابل قبولی باشد، در چهارچوب تاریخ ملل و بشریت چگونه رخ خواهد نمود؟

بنابراین تعداد زیادی از تصمیمات اجتماعی و حتی فردی می‌باید بالضروره از تنزیل آینده اجتناب نمایند. مثال اول در رابطه با رفتار (فردگرایانه) کشاورز صاحب زمین ارائه می‌شود. در صورتی که کشاورز صاحب زمین، آینده را تنزیل نماید، مشوق بسیار اندکی برای حفظ سرمایه وابسته به زمین^{۱۶} و محرک بسیار کمتر برای ترفیع توانایی خود در بلند مدت خواهد داشت. از آنجایی که منافع کوتاه مدت در نظر مالک زمین بسیار وهمی و گمراه کننده جلوه می‌نماید، امکان عمل بطور خود بخودی از وی سلب خواهد شد. رویه فوق را چگونه می‌توان تحلیل نمود؟ پاسخ در علاقه‌ی مالک زمین در برجای گذاشتن ابزار و وسایل زندگی برای فرزندان خود نهفته است.

دومین مثال بواسطه تصمیمات ملی در رابطه با تحقیقات دفاعی و نظامی فراهم می‌شود. هیچ دولتی زیر بار موانع کوتاه مدت فرا راه این تحقیقات نخواهد رفت. بنابراین تصمیمات دولتها بوسیله اصل - اگرچه بطور همیشگی (مفهومی فاقد هرگونه معنای سیاسی)

بکه حداقل برای آینده قابل پیش‌بینی - برابری با تفوق تقاسم بر رقبای فرضی هدایت و شکل می‌گیرد. براساس همین هدف، دولتها هزینه‌های انجام این نطفات را به منظور بررسی طرق عملی آن محاسبه خواهند نمود. آس و اساس دولتها نمی‌تواند تنزیل آینده را بطریق ارائه شده توسط اقتصاددانان متعارف فهم نماید.

مشاهدات مربوط به تنزیل آینده بالاخص در رابطه با زیست محیط بسیار اساسی می‌نماید. تعداد یشاری از اثرات فعالیتهای کنونی اقتصاد، فقط در بلندمدت - خشکیدن منابع طبیعی، اثرات گلخانه‌ای، ازین رفتن لایه اوزن و غیره - رخ خواهد نمود. در این مورد، رویه اقتصادی می‌باید با کنار گذاردن تنزیل آینده با ارزشهای مطلق "تلفیق شود. در حال حاضر اقتصادیات متعارف امکان این گزینه را برای ما فراهم نمی‌آورد. تمایز پوچ میان اقتصادی و غیراقتصادی (بخاطر اینکه هنوز می‌باید یک انتخاب اجتماعی صورت بگیرد) بنیستی را که اقتصادیات نئوکلاسیک، خود را به آن دچار ساخته تشریح می‌نماید.

آیا دسترسی به منابع طبیعی می‌تواند براساس فینهای تعیین شده بوسیله محصول نهایی صورت پذیرد؟ پاسخ من منفی است. اساساً مفهوم محصول نهایی عوامل تولید" همانگویی" بهره‌وری صورت است که خود بوسیله مناسبات اجتماعی تعیین می‌شود که توزیع درآمد میان نیروی کار، سرمایه و مالکیت را تحت پوشش قرار می‌دهد. در حقیقت در تمامی

رفع و رجوع مسایل زیست محیطی خواهان نقطه ختمی بر «توتالیترسم اقتصادی» و حرکت به سوی بازسازی عملی و نظری وحدت سیاست و اقتصاد می‌باشد.

جوامع، دسترسی به منابع طبیعی بواسطه قوانین و فرآوردهای اجتماعی که ماهیت و نتایجشان بسیار مهم می‌باشد، تنظیم می‌گردد. برای مثال تصور ننماید که اقتصاددانی قادر به محاسبه‌ی محصول نهایی یک فاکتور خاص تولیدی باشد، برای اینکه محاسبه فوق دارای معنی باشد، عوامل می‌باید در تطابق با این محاسبات رفتار نمایند. در هر صورت این پروسه، خواهان نوعی تعدیل در قوانین اجتماعی است که دسترسی به منابع طبیعی را تحت پوشش قرار می‌دهند. در جوامع کنونی دسترسی به برخی منابع که اساسی تلقی می‌شوند به مالکیت خصوصی (با عمومی) آنان (زمین، معادن، و برخی مواقع آب) منجر شده درحالیکه دسترسی به مابقی، آزاد و بدون قوانین خاص می‌باشد (هوا و برخی مواقع آب). ملاکین پرداخت‌های خود را در قبال دسترسی به منابع طبیعی

نه براساس محصول نهایی (فرضی) و منابع اختصاصی بلکه به قیمت‌های پرداخت می‌نماید که برآیند مستقیم مناسبات اجتماعی است، که بطور سنتی شکل گرفته است. مدیریت خصوصی بقرار فوق در پارهای مواقع به اثرات مثبت از دیدگاه زیست محیطی منجر شده است. برای مثال همچنان که پیشتر رفت کشاورز مورد نظر بر آن بود که قدرت حاصلخیزی زمین را برای نسلهای آتی حفظ نماید. اما در غالب موارد مدیریت خصوصی دارای اثرات متغییر و منفی بر زیست محیط بوده است. مدیریت زمینهای شهری توسط شهرداریها می‌تواند بسیار متفاوتتر از مدیریت بورس بازار باشد. مالکیت خصوصی زمین (با مالکیت عمومی بقاراری که هم اینک اعمال می‌شود) فی‌نفسه منشاء نوع خاصی از مدیریت منابع می‌باشد که در کل، مدیریت معقول آنرا در بلند مدت ضمانت نمی‌نماید.

در تمامی مسایل فوق، اقتصادیات نئوکلاسیک بوضوح از مفصل‌بندی چشم‌انداز سیستمهای ملی/جهانی این بحث طفره می‌رود. اینک به مباحثی خواهیم پرداخت که برای مدیریت منابع سیاره، اساسی بوده و مبانی بنیادی مسایل زیست-محیطی بشمار می‌رود.

در اینجا بر مسایلی تاکید خواهیم نمود که اقتصادیات متعارف از آن طفره می‌رود، آن فرضیات بنیادینی که امتیازات بازار را در کل، بدون در نظر گرفتن تحریف جهان در نبود بازار جهانی نیروی کار، اغراق می‌نمایند. حتی پیش از کنفرانس استکهلم (۱۹۷۱)، زمانیکه دیدگاههای فوق (علی‌رغم ناشنیده ماندن) ارائه شد، من اعلام نمودم، قیمت محصولات کشاورزی صادراتی، مانع از حفظ زمینهای کشاورزی توسط کشاورزان افریقایی خواهد شد. در حقیقت مصرف‌کنندگان غربی از اینگونه انتقال (منابع) به زبان افریقائیان، بهره‌مند می‌شوند. تراژدی میلیونها افریقایی محکوم به قحطی - بزرگترین تراژدی زیست محیطی که تاکنون شناخته شده است - نتیجه مستقیم و منطقی گسترش سرمایه‌داری است. همچنین نشان داده‌ام تا زمانیکه منابع معدنی کشورهای توسعه یافته بعنوان منابع ملی اداره می‌شود، منابع کشورهای جهان سوم بعنوان "دارائی مشترک انسانی" که البته منحصراً مصرف‌کنندگان و شرکتهای غربی از آن منتفع می‌شوند، در نظر گرفته خواهد شد. در نهایت چگونگی وضعیت مالکیت زمین در اقتصادیات "ذخیره" (افریقای جنوبی و چندین مستعمره دیگر) که با هدف ایجاد بازار نیروی کار ارزان جهت منتفع ساختن استعمارگران "سفید" برپا شده‌اند، مورد بحث قرار گرفت. هیچ یک از مسایل بی‌نهایت جدی زیست-محیطی را نمی‌توان بدون تجلید نظر در مناسبات سیاسی بین‌المللی رفع و رجوع نمود.

تعارض میان بازارهای ملی و بین‌المللی - که به بهترین وجه در اقتصادیات محض مورد چشم‌پوشی واقع می‌شود - مستقیماً مسایل حقوق انسان معمولی"

را تحمیل می‌نماید که اساساً نه مصرف‌کننده و نه تامین‌کننده نیروی کار، بلکه شهروند کشوری است که موقعیت معینی را در نظم جهانی اشغال می‌نماید. حتی در صورتی که بازارهای ملی که بطور تاریخی شکل گرفته‌اند به ادغام سه بعد منطقی خود (محصولات، نیروی کار و سرمایه) تمایل نشان دهند، بازار جهانی همچنان یک بازار از رشد بازمانده، محدود به مبادله‌ی محصولات و سرمایه به استثنای نیروی کار (که بازار آن بمقدار زیادی به مرزهای ملی محدود می‌شود) باقی می‌ماند. بدین ترتیب تنوری تعادل عمومی به تحقیق، فریبی بیش نیست. این نکته‌ی اساسی، نقد مناسبات کار را تکمیل می‌نماید. تحلیل اقتصادیات متعارف از قوانین کار، بیان غیرقابل مقایسه‌ای از الیناسیون در ایدئولوژی بورژوازی را فراهم می‌نماید. به نظر من این وجه تحلیل از بازار کار، انتقاد بنیادی مارکس از ایدئولوژی بورژوازی است.

گزینه‌ی سوسیالیستی

نقد بنیادی فرضیات اقتصادی بورژوازی شامل موارد زیر می‌باشد: (۱) مقابله با تقلیل جامعه به حاصل جمع افراد، و افراد به "انسان اقتصادی"؛ (۲) افشای بیهودگی افشاک علوم اقتصادی از علوم اجتماعی در کل (مسئله کاذب علوم میان رشته‌ای)؛ (۳) اعلام اینکه مفهوم تعادل عمومی کج‌راهه‌ای در فهم کارکرد واقعی جامعه و مضافاً اتکای آن به فرضیات غیرواقعی و همانگوییانه می‌باشد؛ (۴) توضیح محدودیت محاسبات منطقی عواملی که در این چهارچوب عمل می‌نمایند؛ (۵) توضیح محدودیت محاسبات منطقی اقتصادی همانظوری که به شرایط طبیعی تولید مربوط می‌شوند. انتقادات فوق از اقتصادیات بورژوازی همچنان که زیست محیط‌گرایان باور دارند، کشفیات جدیدی بشمار نمی‌رود.

مارکس سرمایه‌داری را بعنوان نوعی سیستم اجتماعی که بواسطه‌ی دینامیک انباشت سرمایه شکل می‌گیرد، تعریف نمود. وی چنین استنتاج نمود که سرمایه‌داری کرانمندی تاریخی خود را در فرسایش دو منبع ثروت بشری یعنی: کارگران (نیروی کار) و طبیعت (بعنوان منابع تمام شدنی) خواهد یافت. زیست محیط‌گرایان بدین ترتیب بطور ساده نمی‌توانند از یافته‌های مارکس را مجدداً پس از یک قرن کشف نمودند، درست همانظوری که چند سال پیش منتقدین مدرنیت نیمه‌ی دیگر استنتاجات مارکس را دریافتند. نقد اقتصادیات برای مارکس ابتدا با جداسازی آن از زمینه خاص ماتریالیسم تاریخی (که بیان الیناسیون اقتصادی فرهنگ و ایدئولوژی بورژوازی است) آغاز شد. برخلاف عقاید عامه مارکسیزم واقیعت اجتماعی را به دترمینیزم اقتصادی تقلیل نمی‌دهد. در حقیقت تقلیل اقتصادگرایانه اندیشه معاصر در زبان روزمره حکومتها مشاهده می‌شود بالاخص زمانیکه آنان محدودیتهای اقتصادی" را بعنوان "قوانین طبیعی" فورموله می‌نمایند! مارکسیزم عامیانه نیز - که صورتبندی نوع شوروی مثال بسیار مشخصی از آن می‌باشد -

در این سطح با فرهنگ اقتصادی بورژوازی همساز می‌باشد. مارکس بیچاره نباید بخاطر این امر، مسئول قلمداد شده و بخاطر فراموشی آن، محکوم شود.

کارل پولانی^۳ در سال ۱۹۴۴ با در پیش گرفتن این رویه، خطرات اتوبیای بازار را که به چپاول متضاد بشریت و طبیعت منجر می‌شود را افشا نمود. پولانی بطور اخص به "تخریب و اتلاف محیط زیست، جنگل‌زدایی، آلودگی رودخانه‌ها و انحطاط نیروی کار" تاکید نمود. پولانی در انتقاد از لیبرالهای دوران جنگ (نظیر هایک^۴) و دیگر بنیان لیبرالیسم که اینک حتی در میان "زیست محیط‌گرایان" بانک جهانی نیز دیدگاه غالب بشمار می‌رود نوشت:

تصور بی‌تفاوت ماندن جامعه نسبت به تازمانه‌ی بیکاری، تحولات صنعتی و تجاری و بموازات آن شکنجه‌های روانی و اخلاقی این تحولات، صرفاً بخاطر اثرات ناچیز اقتصادی در بلند مدت تصور بسیار نامعقولی است. (صفحه ۲۸۰).

به همین دلیل تعادل عمومی ذاتاً امری اتوبیای بوده و چرایی ممانعت از بکاربندی آن بوسیله جوامع واقع‌گرا و خود-تدافمی که در تلاش گریز از جزم لیبرالی هستند در همین نکته نهفته است. می‌توان تلاش بیهوده‌ای را در تمامیت ادبیات لیبرال برای توجیه و تشریح این حقایق صرف نمود. سبلی از بی‌حرمتی نسبت به مردم و حکومتها... مسئولیت تصویری برای سیاستهای غیرلیبرال... قطعه‌ای از الهیات سیاسی... (صفحه ۲۷۶).

در همین حین سیگتو تسورو^۵ تلاش نموده با جلب توجه به همایی نرخهای بالای رشد و تخریب طبیعت، توهمات رشد نامحدود را افشا نماید.

دیدگاه من نیز در پیروی از همین سنت شکل گرفته است. من برآنم که ادامه این تجزیه و تحلیل براساس اثرات جهاد انباشت سرمایه (تشدید تعارضات مرکز پیرامون) از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد، بعدی که بطور اکید مورد توجه مارکس قرار نگرفت و از سوی پولانی مورد چشم‌پوشی واقع شد. این بعد (از قضیه) و ارائه تحلیلی از توسعه پایا بسیار مهم جلوه می‌نماید.

رفع و رجوع سبیل زیست محیطی خواهان نقطه ختمی بر "توتالیتریانیسم اقتصادی" و حرکت بسوی بازسازی عملی و نظری وحدت سیاست و اقتصاد می‌باشد. تفکر متعارف، اندیشه فوق را پذیرفته و نیروهای سیاسی متعارف نیز قدمی در این جهت پیش نگذارده‌اند. بحث بر سر متمایل زیست محیطی تحت شرایط کنونی به آرزوهای رویایی می‌ماند.

نقد تئوری تعادل عمومی در صورتبندی محض خود، امتیاز تعیین حدود قلمرو منطق اقتصادی را دربردارد. مضافاً اینکه معتقدان به فلسفه‌ی عقلی دکارت (والراس و آلایس^۶) جرأت استنتاجات منطقی از تئوری تعادل عمومی، یعنی خود تعادلی و انتگره کامل بازار را بخود داده‌اند و این نیز به حذف

مالکیت خصوصی و جایگزینی آن بوسیله مالکیت دولتی سرمایه، زمین و دسترسی به (منابع) زیست محیطی دلالت دارد. آنها به عوض سیستمهای مدیریت خصوصی، نوع دولتی را پیشنهاد می‌نمایند که دسترسی به سرمایه و طبیعت را به قیمتی معادل محصولات نهایی این فاکتورها - که بنا بر تصور آنان امکان محاسبه‌ی آن وجود دارد - به مزایده خواهند گذاشت.

بنابراین افراد میان شق عرضه نیروی کار و یا مدیریت عوامل تولید مخیر خواهند بود. این پیشنهاد نشان دهنده نوعی جسارت روشنفکرانه می‌باشد که بنظر من ساده و خام جلوه می‌نماید. اعلام اینکه پیشنهادات اصلاح طلبان روسی - خروشچف و گورباچف - در فراخوان سیستمی که دقیقاً در انطباق با توهم "سرمایه‌داری بدون سرمایه‌دار" - وجه تسمیه‌ای که من برگزیدم - قرار دارد آنها را حیرت‌زده خواهد ساخت. سبقت‌جویی دیگر نیروهای اجتماعی بر اصلاح طلبان ناشی از عدم تلقیق مفاهیم مورد نظر آنان با مناسبات اجتماعی - که بسیار اساسی می‌باشد - بود.

تازمترین نظریه‌پردازی در دفاع از تئوری تعادل عمومی - و پیشنهاد ادغام زیست محیط در محاسبات اقتصادی و فرآیندهای تصمیم‌گیری - به عقل‌گرایان پیرو والراس و شاگردان نووسی بریسکی^۷ آنان تعلق ندارد. پراگماتیسم مشخصه‌ی فرهنگ امریکای شمالی با عبارات دهن پرکن، ضمن پذیرش "نقایص"^۸ مدیریت خصوصی خود را به پیشنهاد راههایی برای تقلیل اثرات منفی این نقایص محدود ساخته است. نتایج بدست آمده بسیار ضعیف می‌نماید: مقداری اقتصادیات (فاقد قدرت تنقید) و اندکی سیاست (در مفهوم بسیار جعلی این واژه). این نتایج، ایده و زمینه‌ی عمل را فراهم نخواهند ساخت.

مدیریت بازار و محاسبات اقتصادی فی‌نفسه مبنایی برای عقلانیت برتر نبوده، بلکه هزینه‌هایی هستند که عقلایی بودنشان در خدمت نظام اجتماعی است که ایندو در چهارچوب آن عمل می‌نمایند. در راستای توانایی پاسخگویی به مسایل مبتلا به زیست محیطی، نظام اجتماعی می‌باید سه شرط مطروحه‌ی ذیل را برآورده نماید:

(۱) تولید می‌باید براساس نیازها سامان یافته و به همین دلیل نوعی مکانیسم برای شناسایی و بیان این نیازها طراحی شود بنحوی که این مکانیسم طبیعت را در فرآیند تشخیص و شناسایی نیازها ادغام نماید.

(۲) نظام اجتماعی می‌باید هستی انسانی را نه بعنوان هستی تک بعدی در جهت عرضه‌ی کار، بلکه وجودی چند بعدی مورد شناسایی قرار دهد.

(۳) نظام اجتماعی می‌باید بر مبنای یک سیستم انتگره جهانی به مفهوم عام کلمه تصور شود.

دو شرط اول، مفهومی از دمکراسی ارائه می‌نمایند که از مفهوم (و عمل) دمکراسی موجود فراتر می‌رود. درحالیکه متدهای هزینه/ سود موجود بواسطه‌ی تبعیت از منطق یکسویه انباشت سرمایه

محدود می‌شوند، آن گونه معیارهای کارایی اقتصاد که در چهارچوب یک سیستم اجتماعی که نسبت شروط (۱) و (۲) واکنش نشان می‌دهند، مورد نیاز خواهد بود. این شروط بطور نامحدودی گسترش پذیرند و پیچیده‌تر از آن می‌باشد که توسط تحلیلهای متعارف پیشنهاد شده است.

پرواضح است که هیچ سیستم اجتماعی بغیر از سوسیالیسم در مقیاس جهانی با این شرایط تناظر تطابق ندارد. حتی در صورتی که شرایط کنونی اجازت صحبت پیرامون ساختمان سوسیالیسم را فراهم نیارود، این امر دلیلی بر حذف چشم‌انداز مورد نظر - در صورتی که خواهان اجتناب از بربرسمی باشیم - در میان دیگر چیزها بر تخریب زیست محیط دلالت دارد - نیست.

تولید می‌باید براساس نیازها سامان یافته و به همین دلیل نوعی مکانیسم برای شناسایی و بیان این نیازها طراحی نمود به نحوی که این مکانیسم طبیعت را در فرآیند تشخیص و شناسایی نیازها ادغام نماید.

مسئله شرح و بسط اقتصادیات یک سیستم اجتماعی مبتنی بر سه اصل یاد شده - که به مفهوم سازماندهی نوعی سیستم که کم‌وبیش با محاسبات عقلانی مرتبط می‌باشد - یکی از چالشهای فکری دوران معاصر را شکل داده است. سیستم اجتماعی فوق خواهان اقتصادی پسا-سرمایه‌داری نه پسا-بازار می‌باشد (زیرا بازار همچنان نقش و اعتبار نهایی خود را در سیستم اجتماعی پیشنهادی حفظ خواهد نمود). یکی از ابعاد بنیادی این چالش به وضعیت کارگران که می‌باید بشکل جدانشدنی از شهروندان در نظر گرفته شوند، ارتباط می‌یابد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری وجوهی که ذکر آن خواهد آمد بطور اکید از یکدیگر جدا می‌شوند: نقش سرمایه در پیشینه‌سازی سود و تقلیل کارگر به فروشنده نیروی کار خلاصه شده، حال آنکه حقوق شهروندی منحصرأ در حوزه مدیریت سیاسی جامعه به منصفی ظهور رسیده و به مدیریت اقتصادی ارتباط داده نمی‌شود.

دیگر جنبه بنیادین چالش فوق به معامله با طبیعت در جامه عمل پوشانیدن به گزینه‌های اقتصادی مرتبط می‌شود. این جنبه را می‌توان به یکسری از مسایل خاص اما متنوع تقسیم نمود: (۱) منابع قابل تجدید؛ (۲) منابع غیرقابل تجدید؛ (۳) آلودگی حداقل؛ (۴) مسایلی که به آینده دور سیاره مربوط است.

هزینه‌ی استفاده از منابع طبیعی می‌باید شامل هزینه‌ی نگهداری این منابع (باز تولید جنگلها و حفظ زمینهای کشاورزی) که شدیداً بر عدم شمول تنزیل آینده^۹ در محاسبات، که در مقیاس تاریخی غیرقابل

نزل است، مبتنی گردد. محاسبه‌ی هزینه‌ی نگهداری در اتخاذ سیاستهای اقتصادی، زمانی که منابع غیرقابل تجدید هستند، بسیار دشوار می‌نماید. در مواقعی که منابع غیرقابل تجدید هستند، هدف سیاستگذاری می‌باید در راستای سرمایه‌گذاری ضروری بمنظور جایگزینی منابع در حال اتمام بوسیله ایجاد منبع دیگر و دارای ارزش مصرفی معادل، جهت‌گیری نماید. برای مثال، قیمت گازوئیل می‌باید شامل هزینه ایجاد یک منبع انرژی معادل (تحقیق برای کشف حوض‌های نفتی، توسعه‌ی انرژی خورشیدی/هسته‌ای جایگزین و غیره) باشد و البته محاسبه هزینه جایگزینی از آنجائی که اکتشافات علمی و پیشرفتهای تکنولوژیک آینده ناشناخته هستند، همواره نامشخص خواهند ماند. به همین دلیل هزینه‌های مربوط به جایگزینی را علی‌رغم پذیرش کاهش هزینه‌ها ناشی از پیشرفتهای تکنولوژیکی می‌باید بسیار زیاد در نظر گرفت. چالش فوق در صورت احتساب خطراتی نظیر اثرات گلخانه‌ای یا رفیق‌تر شدن لایه اوزون که حیات سیاره را تهدید می‌کند بسیار جدی‌تر خواهد نمود. در صورتی که سطح دانش کنونی با درجه معقولی از اطمینان امکان تشخیص علل پدیده‌های یاد شده را فراهم آورد، تصمیم قاطع در تثبیت سقف مطلق برای تولید و مصرف زیان‌آور، تنها پاسخ کارا و موثر به این مبارزه‌طلبی را ممکن خواهد ساخت. در صورت پیورش این شق، تمامی مسایل و تناقضات مبتلا به سهمیندی رخ نموده و امکان اجتناب از آن با هیچ پیم محاسباتی فراهم نخواهد شد.

نظام اجتماعی دوران معاصر چه در سطح ملی و چه در سطح سازمان جهانی توانایی مواجهه با سه شرط پیش گفته را بدلائل تجزیه‌ی قدرت تصمیم‌گیری (مالکیت خصوصی و رقابت میان سرمایه‌داران) و نابرابری میان ملل، را ندارد. در بهترین شکل، این نظام تنها قادر به حل مسئله‌ای که من آنرا آلودگی حداقل نامیده‌ام، می‌باشد: مثلاً آلودگی رودخانه بوسیله یک کارخانه خاص، آلودگی صوتی ناشی از ترانزیک و غیره. در این موارد می‌توان تصور نمود که جبران خسارات وارده از طریق اعمال مالیات و محاسبه سهل می‌باشد. (خانه‌سازی عایق صوتی، یا انتقال ساکنان به نقاط دیگر) و با می‌توان از اقدامات مخصوص اجرایی بهره گرفت. در هر صورت راه‌حلهای ساده برای معضلات عمده زیست محیطی وجود ندارد. اگرچه می‌توان متدهایی مبتنی بر اصول یاد شده برای محاسبه معضلات زیست محیطی فراهم نمود اما بکارگیری آنها در تعارض مستقیم با منطق اباشت خصوصی و بنیاد نظام بین‌المللی قرار خواهد گرفت.

تلفیق بحد زیست محیطی در تنظیم گزینه‌های اقتصادی تنها در یک دمکراسی با محتوی اجتماعی نکان‌پذیر می‌باشد. مراد من از این دمکراسی، فراتر رفتن از حوزه محدود مدیریت سیاسی به مدیریت

اقتصادی است. تنها از این کانال امکان تطابق و آشتی فردگرایی و اومانیسیم فراهم می‌شود، در غیر اینصورت و با جدایی سیاست و اقتصاد که الیناسیون و منفعت‌گرایی^۳ را دربر خواهد داشت، غلبه فردیت به هزینه اومانیسیم امکان‌پذیر می‌گردد. این امر، دلایل عدم واکنش "اکثریت رای دهنده" نسبت به تقاضاهای ارانه راه حل در رابطه با مسایل جدی زیست محیطی در سیستم‌های رایج دمکراسی است که در بهترین اشکال خود نیز محدود و الینه کننده می‌باشند. همین رای‌دهندگان متوسط‌الحال [اکثریت رای دهنده] و بناچار سیاسیون همین قشر، آینده را تنزیل می‌نمایند. این مفهوم ابهام و خامی ایده "سرمایه‌داری بدون سرمایه‌دار" را نیز روشن می‌نماید.

آیا دمکراسی تعمیم یافته می‌تواند گزینه‌های منطق را تضمین نماید که بطور صحیح، وجه چالشهای زیست محیطی را در خود ادغام نماید؟ مطرح نمودن سؤال بقرار فوق به معنی فراتر رفتن از حوزه علوم اجتماعی به قلمرو مبحث غایت‌شناسی می‌باشد. آیا بشریت می‌تواند انتحار جمعی را پذیرفته و یا حتی آنرا آرزو نماید؟ دمکراسی الینه نشده محدودیت خود را در همین جا خواهد یافت. تمایزی که من بطور کل میان الیناسیون اقتصادی، فردی و اجتماعی از یک سو، و الیناسیون مردم‌شناسانه از سوی دیگر پیشنهاد می‌نمایم، دقیقاً براساس این رابطه برای تعریف حدود قلمرو دانش اجتماعی و همزمان با آن در اجتناب از فرورفتن به قلمرو ناشناخته غایت‌شناسی^۳ پایه و بنیان می‌گیرد.

علی‌رغم مسئله غایت‌شناختی سرنوشت نژاد بشری، دمکراسی الینه نشده نیاز به عمل در واقعیت نامعلوم و نامشخص ندارد. این نکته را خاطر نشان می‌سازم که: محاسبات اقتصادی همواره در آینده نیز ناقص خواهند ماند زیرا فرآیند پیش‌بینی، حتی در حوزه محدودی از شناخت علمی فقط در کوتاه مدت امکان‌پذیر می‌باشد. گستاخی فرهنگ الینه شده رایج در ناتوانی از پذیرش این واقعیت نهفته است که "حذف عدم قطعیت یا محاسبه‌ی اثرات" فقط دارای نوعی برد نسبی و محدود در زمانی است که بلحاظ تاریخی، مخاطره‌آمیز نیست.

در نهایت و بوضوح هرچه تمامتر دمکراسی الینه نشده فقط در صورتی مفهوم خواهد شد که در مقیاس جهانی عمل نماید. در صورتی که تهدیدهای بیشمار نسبت به سیاره زمین همانگونه که به نظر می‌رسد خواهان نوعی سهمیندی باشد؛ آیا این روند، سلسله مراتب غیرقابل تحمل موجود در دنیای معاصر را تشدید نخواهد نمود؟ چرا مردمی که با سهم بسیار جزئی در مصرف، فقط مسئولیت اندکی در مقابل مصیبت زیست محیطی دارند، سیستمی را پذیرند که اجازه می‌دهد ائتلاف عظیم [منابع] بوسیله اقلیت ثروتمند سیاره زمین دائمی گزدد؟ بحث بر سر مسایل زیست محیطی، حتی در صورتی که سؤال فوق طرح نشود، همچنان ریاکارانه خواهد ماند. دمکراسی الینه

نشده در جهان واقعی با مردمی که بطور نابرابر با آنها رفتار می‌شود می‌تواند قانون جنگل و فردگرایی الینه شده را به تعارضی میان اقوام و ملل تغییر شکل دهد. بنابراین همه سوالات مهم در کلیت خود، مسئله واقعی انتخاب میان سوسیالیسم و بربریسیم را در پیش دارند. زمین بوسیله خداوند قادر مطلق بعنوان خزانه مشترک، معاش برای همه بشریت بی‌توجه به نژاد و شعبات، بی‌توجه به افراد خلق شده است. جرارد وینستلی^۳، ۱۶۴۸.

۱- سیمیرامین از همکاران دائمی مانتلی ریویو بوده و نویسنده چنلین کتاب می‌باشد که برخی از آنها توسط انتشارات مانتلی ریویو منتشر شده است. آخرین کتاب وی امپراطوری هرج و مرج (انتشارات مانتلی ریویو ۱۹۹۲) می‌باشد.

* از این به بعد فن-محور

- 1- Concrete
- 2- Distinct
- از این به بعد بوم-محور - * *
- 4 - Self-proclaimed
- 5 - Alienation
- 6 - General equilibrium
- 7 - Matter of growth
- 8 - Walras
- 9 - Maurice Allias
- 10 - Yields
- 11 - Marginal products
- 12 - Product differentiation
- 13 - Post-capitalism
- 14 - Post-market
- 15 - Discaounting the future
- 16 - Landed capital
- 17 - Aboslute values
- 18 - Marginal producer of factors of production
- 19 - tautological
- 20 - Reserve economies
- 21 - Common man and woman
- 22 - Economic constraints
- 23 - Karl Polanyi, Kar Polanyi, The Great Transforamtion, New York: Rinehart, 1944 P.1822
- 24 - Hayek
- 25 - Shigeto Tsuru
- 26 - Walras, Allais
- 27 - Novsoibirsk
- 28 - Imperfection
- 29 - Discounting of the future
- 30 - Utilitarianism
- 31 - Eschatological
- 32 - Gerrard Winstanley